

با آنها به گردش و سینما و سیرک و غیره بروند، بسیاری از رفتارهای بد کودکان، خاصه بسیاری از پدیده‌های بی‌بند و بار در آنها بروز نخواهد کرد. این نزدیکی فعالانه والدین به زندگی فرزندان، کار دشواری نیست و حتی لذتبخش هم هست. این کار به پدر و مادر اجازه خواهد داد که بیشتر به ماهیت روابط دوستانه پی ببرند و باعث خواهد شد که والدین به همدیگر کمک کنند و مهمتر از همه به آسان‌ترین و بهترین روش‌ها که احساسات خود را با فرزندان خود در میان بگذارند و ضمن بحث نظر خود را درباره رفتارشان، درباره درستی یا نادرستی این یا آن رفتار و نفع و ضرر این یا آن سرگرمی ابراز دارند.

چنین روش‌های کلی برقراری نظم در خانواده. هر پدر و مادری با استفاده از این دستورات کلی، خواهد توانست چنان سازمانی به زندگی خانوادگی بدهد که بیش از همه با ویژگی‌های خانواده‌شان تطبیق داشته باشد. موضوع مناسبات مبتنی برنظم، میان والدین و فرزندان فوق‌العاده مهم است. در این زمینه ممکن است با زیاده‌رویها و کج‌رویهای بسیار گوناگون روبرو شد که برای تربیت بسیار زیان‌آور است.

بعضیها از قول و قرار سو استفاده می‌کنند، دسته دیگر از بحثهای مختلف توضیحی، دسته سوم از نوازش، دسته چهارم از فرمان، دسته پنجم از جواز، دسته ششم از تنبیهات، دسته هفتم از چشم‌پوشی و دسته هشتم از سختگیری. در جریان زندگی خانوادگی مسلماً موارد زیادی پیش می‌آید که نوازش، گفتگو، سختگیری و حتی چشم‌پوشی بجاست. اما در آنجا که کار به نظم ارتباط پیدا می‌کند، تمام این مشکلات باید جای خود را به یک چیز مهم بدهد و این یگانه و بهترین شکل دستور است.

خانواده برای انسان امری بسیار مهم و بسیار حساس است. خانواده به زندگی کمال می‌بخشد و سعادت بار است. اما هر خانواده، خصوصاً در جامعه سوسیالیستی، قبل از هر چیز به علت اهمیت دولتی‌اش، بسیار مهم است. از اینجاست که باید نظمی در خانواده برقرار شود و گسترش یابد و قبل از همه به مثابه قانونی مبتنی بر کار عمل کند. پدر و مادر نباید از لحن جدی ابائی داشته باشند. آنها نباید فکر کنند که لحن جدی با احساس محبت آمیز پدر و مادر مغایرت دارد و موجب

خشکی و سردی روابط میشود. ما تاکید می کنیم که تنها لحن واقعی و جدی میتواند چنان محیط آرامی در خانواده بوجود بیاورد که هم برای تربیت صحیح کودکان و هم برای گسترش احترام و علاقه متقابل بین اعضای خانواده ضروریست.

پدر و مادر باید هر چه زودتر عادت کنند که رفتاری آرام، صبورانه و متین داشته باشند، اما همیشه باید در دستورات جدی خود لحن قاطع داشته باشند و کودکان باید از همان اوان کودکی به چنین لحن عادت کنند. آنها باید عادت کنند که فرمان را اطاعت کنند و آن را به طیب خاطر انجام دهند. شما هر طور که بخواهید می توانید با فرزندتان مهربان باشید، با او شوخی کنید، بازی کنید، اما وقتی ضرورت ایجاب کرد باید بتوانید با لحنی قاطع به او دستور بدهید، با چنان قیافه و لحنی دستور بدهید که نه شما و نه او در صحت دستور و در لازم الاجرا بودن تردیدی به خود راه دهند.

پدر و مادر باید یاد بگیرند که این نوع دستورات را خیلی زود، هنگامی که کودک یکسال و نیم - دو ساله است، به او بدهند. این کار بهیچوجه دشوار نیست. فقط باید مواظب باشید که دستور شما خواستهای زیر را برآورد.

۱ - دستور نباید با خشم، فریاد و اوقات تلخی داده شود، ولی نباید هم شبیه خواهش و تمنا باشد.

۲ - دستور باید فوراخویر نیروی کودک باشد، نه اینکه تلاش بیش از اندازه دشواری از وی طلب کند.

۳ - دستور باید منطقی باشد، یعنی نباید با عقل سلیم مغایرت داشته باشد.

۴ - دستور نباید با دستور دیگر شما یا والد دیگر مغایرت داشته باشد.

وقتی دستوری داده شد، باید حتما اجرا شود. هرگاه دستوری بدهید ولی بعد خودتان آن را فراموش کنید، بسیار بد است. در خانواده، مثل هر کار دیگر، کنترل و رسیدگی دائمی و خستگی ناپذیر ضروریست. مسلما پدر و مادر باید تلاش کنند که قسمت اعظم این کنترل طوری صورت گیرد که بچه متوجه نشود. کودک بطور کلی نباید در اینکه دستور باید اجرا شود تردیدی بخود راه دهد. اما گاهی که کار پیچیده تری به کودک محول می شود که در آن ماهیت اجرا اهمیت بیشتری دارد، کنترل آشکار کاملاً بجاست.

هرگاه کودک از اجرای دستور سر باز زد، چه باید کرد؟ قبل از هر چیز باید تلاش کرد که چنین موردی پیش نیاید. اما هرگاه چنین اتفاق افتاد که کودک بار اول به حرفتان گوش نکرد، باید دستور را تکرار کرد ولی بالحنی رسمی تر، سردتر، تقریباً اینطور:

— من به تو گفتم این کار را بکن ولی تو نکردی. فوری این کار را بکن دیگر چنین موردی پیش نیاید. ضمن اینکه چنین دستور مکرری می دهید و حتماً در اجرائش تلاش میکنید، در عین حال باید بررسی و فکر کنید که چرا در مورد فوق در مقابل دستور شما مقاومت به عمل آمد. حتماً خواهید دید که خودتان بنحوی مقصرد، کاری نادرست انجام داده اید و چیزی را از نظر دور داشته اید. سعی کنید از این نوع اشتباهات احتراز جوئید.

در این زمینه مهمتر از همه باید مراقب بود که کودکان تجربه نافرمانی نیندوزند و نظم خانوادگی از هم نپاشد. هرگاه بگذارید که کودکان چنین تجربه ای بدست بیاورند و دستوراتتان را چیزی اختیاری تلقی کنند، کار بسیار بدی کرده اید. ولی اگر از همان ابتدا اجازه چنین کاری را ندهید، بعدها هرگز ناچار نخواهید شد که به تنبیهات متوسل شوید.

هرگاه از همان ابتدا، نظم بنحودرستی بسط یابد و والدین به دقت مراقب رشد آن باشند، بتنبیهات لزومی پیدا نخواهد کرد. در یک خانواده خوب، تنبیهی در کار نخواهد بود و این صحیح ترین راه تربیت خانوادگی است. اما خانواده هائی هستند که در آنها امر تربیت چندان آشفته است که بدون تنبیهات ممکن نیست از عهده کار برآمد. در این موارد پدر و مادر معمولاً با ناشیگری زیادی به تنبیهات متوسل می شوند و غالباً بجای آنکه کار را اصلاح بکنند خراب می کنند.

تنبیه، کار بسیار دشواری است، این کار مستلزم نزاکت و احتیاط بسیار زیادی از طرف مربی است. به این سبب ما به پدران و مادران توصیه میکنیم که حتی الامکان از بکار بردن تنبیهات خودداری کنند و قبل از همه بکوشند تا نظم درستی مستقر سازند. برای این کار مسلماً وقت زیادی لازم است ولی باید حوصله بخرج داد و راحت و آرام منتظر نتیجه ماند.

در آخرین مرحله ممکن است چند نوع تنبیه را مجاز شمرد: به تعویق انداختن تفریحات یا سرگرمیها (هرگاه وقت رفتن به سینما یا سیرک تعیین شده باشد، باید آن را به تعویق انداخت) ، به تعویق انداختن پول جیبی، در صورتی که چنین پولی داده می شود. جلوگیری از ملاقات با رفقا.

یک بار دیگر توجه پدران و مادران را به این مسئله جلب می کنیم که هرگاه نظم درستی موجود نباشد، تنبیهات به خودی خود هیچ نفعی دربر نخواهد داشت. وی هرگاه نظم درستی موجود باشد، به راحتی میتوان بدون تنبیهات از عهده کار برآمد. فقط باید حوصله بیشتری بخرج داد. در هر حال، در زندگی خانوادگی هم آهنگ کردن تجربه صحیح به مراتب مهم تر و مفیدتر از اصلاح تجربه ناصحیح است. عیناً همینطور هم باید نسبت به جایزه محتاط بود. هیچگاه نباید از قبل هیچ جایزه یا انعامی را اعلام کرد. بهترین راه این است که به تحسین و تائید ساده اکتفا کنیم. خوشحالی کودکان، لذت و سرگرمی نباید بصورت پاداش اعمال خوب برای کودکان تأمین شود، بلکه باید طبق یک نظم طبیعی حوائج صحیح آنان ارضا گردد. آنچه برای کودک ضرور است، باید صرفنظر از خدمتش به او داد، اما آنچه برایش غیر ضرور یا مضر است نباید بصورت پاداش به او داد.

### مضمون گفتار را خلاصه می کنیم.

انضباط را باید از نظم جدا کرد. انضباط نتیجه تربیت است و نظم وسیله تربیت. به این سبب نظم ممکن است بنا به اوضاع و احوال، خصوصیت گوناگونی داشته باشد. هر نظم باید از لحاظ مصلحت، مشخص بودن و دقت ممتاز باشد. نظم باید هم به زندگی داخلی خانواده مربوط باشد و هم به زندگی خارجی. اصطلاح نظم در محیط کار خانواده باید دستور و کنترل اجرای آن باشد. هدف عمده نظم اندوختن تجربه انضباطی صحیح است و بیش از هر چیز باید از تجربه نادرست واهمه داشت. در نظم صحیح تنبیه لزومی پیدا نمی کند و بطور کلی باید از آنها و نیز از پاداشهای زائد احتراز جست. بهتر این است که ما در تمام موارد به نظم صحیح امیدوار باشیم و باصبر و حوصله منتظر نتیجه اش باشیم.



## بازی

بازی در زندگی کودک اهمیت زیادی دارد و واجد همان اهمیت فعالیت و کار و خدمت در زندگی بزرگسالان است. کودک هر رفتاری که در بازی دارد، وقتی بزرگ می شود، از بسیاری جهات در کار هم همان رفتار را خواهد داشت. بنابر این تربیت فرد آینده قبل از هر چیز در بازی شکل می گیرد. سرگذشت هر فرد انسان به مثابه موجودی فعال و کارکن را میتوان در تکامل بازی و در تبدیل آن به کار مجسم کرد. این تبدیل با کندی زیادی صورت می گیرد. کودک غالباً بازی را خیلی زود آغاز می کند. وظایف مبتنی بر کارش بسیار بی اهمیت است و از حدود ساده ترین «سلف سرویس» تجاوز نمی کند؛ او بتدریج مستقلاً غذا می خورد، پتو روی خودش میکشد، شلوارش را می پوشد. ولی به این کار هم مقدار زیادی بازی اضافه می کند. در خانواده ای که سازمانی خوب داشته باشد، این وظایف مبتنی بر کار بتدریج پیچیده می گردد، کارهای پیچیده تری به کودک محول می شود، ابتدا منحصرأ «سلف سرویس» بعد هم کارهایی که برای همه خانواده اهمیت دارد. اما در این مرحله، بازی، مشغولیات عمده کودک را تشکیل می دهد، بیش از هر چیز او را به خود مشغول می دارد و مورد علاقه اوست. در سنین مدرسه کار جای بسیار مهمی را اشغال میکند، به مسئولیت جدی تری مربوط میشود و به درک مشخص تر و روشن تر از زندگی آینده کودک ارتباط پیدا می کند. و کارهایی از این نوع با فعالیت اجتماعی

فاصله چندانی ندارد. ولی در این مرحله هم کودک هنوز زیاد بازی می کند، بازی را دوست دارد، حتی موقعی که بازی چنان جذاب تر از کار است که او مایل است کار را رها کرده به بازی پردازد، باید اصطکاکهای نسبتاً پیچیده‌ای را تحمل کند. هرگاه چنین اصطکاکهایی روی دهد، این بدان معنی است که تربیت کودک در بازی و در وظایف مبتنی بر کار بطرز صحیح صورت گرفته و پدر و مادر مرتکب نوعی افراط کاری شده‌اند. از اینجا پیداست که رهبری بازی کودک چقدر پراهمیت است. در زندگی ما با بسیاری از بزرگسالان برخورد می کنیم که مدت‌هاست مدرسه را پایان رسانیده‌اند، ولی عشق به بازی بر عشق به کار در آنها غالب است. در اینجا باید افرادی را که با جدیت فوق‌العاده در پی تفریحات هستند، افرادی را که به خاطر مصاحبت خوب و نشاط آور کار را فراموش می کنند و همچنین افرادی را که پز می‌دهند، قمیز در می کنند، خودنمایی می کنند و بدون هدف دروغ میگویند، از این جمله شمرد. آنها از طفولیت رویه‌های بازی را وارد زندگی جدی میکنند و این رویه‌ها را بطرز صحیحی به رویه‌های کار تبدیل نمیکنند. این بدان معنی است که آنها بد تربیت شده‌اند و این تربیت بد بطور عمده از بازیهای که سازمان درستی ندارند، سرچشمه می گیرند.

مطالب مذکور بهیچوجه دال بر آن نیست که هر چه زودتر باید کودک را از بازی منصرف کرد و به تلاشها و وظایف مبتنی بر کار سوق داد. این نوع سوق دادن نفعی دربر نداشته و کودک را تحت فشار قرار میدهد و او را از کار متنفر میسازد و تمایلش را به بازی شدت میبخشد. تربیت فرد آینده نباید در بر کناری از بازی باشد، بلکه باید در چنان سازمانی از بازی باشد که بازی باشد ولی در آن خصوصیات یک کارگر و هموطن آینده پرورش یابد.

برای آنکه والدین بازی کودک را رهبری کنند و او را در آن تربیت کنند، باید خوب بیندیشند که بازی چیست و چه تفاوتی با کار دارد. هرگاه پدر و مادر در این باره بیندیشند و آنطور که باید و شاید آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار ندهند قادر نخواهند بود که کودک را هدایت کنند، در هر موردی خود را گم خواهند کرد و قبل از آنکه کودک را تربیت بکنند او را تباه خواهند ساخت.

قبل از هر چیز باید گفت که بر خلاف تصور عده زیادی میان کار و بازی

اختلاف چندانی وجود ندارد. بازی خوب شبیه کار خوب است. بازی بد شبیه کار بد. این شباهت بسیار زیاد است، می‌توان با صراحت گفت: کار بد بیشتر شبیه بازی بد است تا کار خوب.

در هر بازی خوب، قبل از هر چیز تلاش مبتنی بر کار و تلاش مغزی نهفته است. هرگاه شما یک موش کوکی را برای کودک بخرید، تمام روز آنرا کوک کنید و رها سازید و کودک در تمام روز به این موش نگاه کند و ابراز خوشحالی کند، این بازی هیچ محتوی جالبی ندارد. در این بازی کودک فعالیتی ندارد و حرکتش در این بازی فقط این است که هاج و واج نگاه کند. هرگاه فرزندتان فقط به این قبیل بازیها خود را مشغول دارد، فرد غیر فعالی بار می‌آید که عادتاً به هر کار غریبی هاج و واج خیره میشود، فاقد ابتکار است و عادت ندارد که در کار چیز تازه‌ای خلق کند و بر مشکلات فائق آید. بازی بدون تلاش، بازی بدون فعالیت مجددانه، بازی بدی است، همان‌طور که ملاحظه میکنید، در اینجا بازی شباهت زیادی به کار دارد.

بازی برای کودک شادی آور است. این شادی یا شادی خلاقیت است یا شادی پروزی یا شادی زیباپرستی یعنی شادی کیفیت. کار خوب هم یک چنین شادی بیار می‌آورد. و در اینجا شباهت تامی وجود دارد.

بعضیها خیال می‌کنند که کار با بازی تفاوت دارد، به جهت اینکه در کار مسئولیت هست. ولی در بازی نیست، این درست نیست: در بازی همان مسئولیت بزرگ هست که در کار وجود دارد — البته در بازی خوب و صحیح و در این باره هم اکنون به تفصیل صحبت خواهد شد.

با این همه میان کار و بازی چه تفاوتی است؟ این تفاوت فقط در یک چیز نهفته است: کار شرکت انسان در تولید اجتماعی یا در رهبری این تولید، در خلق ارزشهای مادی و فرهنگی، به بیان دیگر، ارزشهای اجتماعی است. بازی چنین هدفهایی را دنبال نمی‌کند. بازی با هدفهای اجتماعی رابطه مستقیمی ندارد رابطه اش غیرمستقیم است: بازی انسان را به آن تلاشهای جسمی و روحی عادت می‌دهد که برای کار ضرور است.

اکنون روشن است که در رهبری بازی کودکان، ما چه چیزی باید از والدین بخواهیم. اولاً بخواهیم که مراقب باشند تا بازی یگانه ذوق و شوق کودک نباشد و او

را بکلی از هدفهای اجتماعی دور نکند. ثانیاً در بازی آن ملکات جسمی و روحی در او پرورش یابد که برای کار ضرور است.

همانطور که قبلاً گفته شد، نخستین هدف با جلب تدریجی کودک به حوزه کار که آرام آرام، اما بدون انحراف جای بازی را می گیرد بدست می آید. دومین هدف با رهبری صحیح خود بازی، انتخاب بازی، یاری کودک در بازی بدست می آید.

در این گفتار ما فقط درباره دومین هدف صحبت خواهیم کرد، مسئله تربیت مبتنی بر کار به گفتار جداگانه‌ای اختصاص خواهد یافت.

اغلب اوقات پدران و مادرانی پیدا می شوند که در رهبری بازی رفتار نادرستی دارند. این نادرستی به سه صورت پیش می آید. بعضی از پدران و مادران علاقه‌ای به بازی فرزندان خود ابراز نمی دارند و فکر میکنند که آنها خودشان میدانند که کدام بازی بهتر است. فرزندان این دسته پدر و مادر هر شکل و هر وقت که میخواهند بازی میکنند، اسباب بازیهای خود را شخصاً انتخاب میکنند و خودشان بازی را سازمان میدهند.

عده دیگر از والدین توجه زیاد، حتی بیش از اندازه، به بازی مبذول می دارند، همیشه در بازی کودکان دخالت میکنند طرزش را به آنها نشان میدهند، برایشان تعریف می کنند یا حتی در بازی مسئله طرح کرده و قبل از آنکه کودک آن را حل کند، آنرا حل میکنند و از آن لذت هم می برند. فرزند چنین پدر و مادری کاری ندارد جز آنکه از پدر و مادر اطاعت کند و از آنها تقلید کند، در اینجا در واقع پدر و مادر بیشتر از خود بچه بازی می کنند. هرگاه فرزند چنین پدر و مادری چیزی بسازد و در ساختمانش دچار اشکال گردد، پدر یا مادر کنار او می نشیند و می گوید: — تو نباید اینطور بکنی، نگاه کن، باید اینطور بکنی.

هرگاه بچه بخواهد چیزی از کاغذ ببرد، پدر یا مادر مدتی به تلاشش نگاه میکند، بعد قیچی را از دستش می گیرد و می گوید:

— بده من برایت ببرم. می بینی چقدر خوب درآمد؟

کودک نگاه میکند و می بیند که مال پدر واقعاً بهتر درآمد. او یک ورق دیگر کاغذ به دست پدر میدهد و تقاضا میکند یک چیز دیگر ببرد و پدر با طیب خاطر



این کار را انجام می دهد و از موفقیت‌های خود خرسند است. کودکان چنین والدینی فقط چیزی را تکرار میکنند که والدینشان انجام می دهند. آنها خونمی گیرند که بر مشکلات فائق آیند، مستقلاً در بالابردن کیفیت تلاش کنند و خیلی زود به این فکر عادت می کنند که تنها بزرگترها می توانند همه چیز را خوب انجام دهند. در چنین کودکانی عدم اعتماد نسبت به نیروی خود و ترس از ناکامی رشد می یابد.

دسته سوم از پدران و مادران خیال می کنند که تعداد اسباب بازی از همه چیز مهمتر است. آنها پول فراوانی صرف اسباب بازی می کنند، کودکان خود را در دریایی از اسباب بازیهای گوناگون غرق می کنند و از این کار به خود می بالند. گنجینه مخصوص کودکان این نوع والدین به مغازه اسباب فروشی شباهت دارد. این دسته والدین به اسباب بازیهای مکانیکی حيله گر، بسیار علاقه مندند و زندگی کودکان را آکنده از آنها می سازند. فرزندان چنین والدینی در بهترین شرایط به صورت جمع کنندگان اسباب بازی در می آیند، اما در بدترین شرایط — پی در پی — بدون هیچ علاقه ای از یک اسباب بازی به اسباب بازی دیگر می پردازند، بدون ذوق و شوق بازی می کنند، اسباب بازیها را خراب می کنند یا می شکنند و چیزهای تازه ای می خواهند.

برای رهبری صحیح بازی، پدر و مادر باید رابطه محتاطانه تر و متفکرانه تری نسبت به بازی کودکان داشته باشند.

بازی کودکان از چند مرحله رشد می گذرد و هر مرحله مستلزم روش خاصی برای رهبری است. مرحله اول — زمان بازی در اطاق، زمان اسباب بازی است. این مرحله در سنین پنج شش سالگی کم کم وارد مرحله دوم می شود. از خصوصیات مرحله اول این است که کودک ترجیح می دهد که تنها بازی کند و بندرت اجازه می دهد یکی دو رفیق در بازی او شرکت کنند. در این سن و سال کودک دوست دارد که با اسباب بازیهای خودش بازی کند و علاقه ندارد که با اسباب بازیهای دیگران بازی کند. در این مرحله است که استعداد شخصی کودک رشد می یابد. نباید از این ترسید که کودک در نتیجه تنها بازی کردن فرد خودخواهی بار می آید. باید این امکان را به کودک داد که در تنهایی بازی کند، اما باید مراقب بود که مرحله اول به درازا نکشد و به موقع به مرحله دوم تبدیل شود. در مرحله اول کودک

نمی‌تواند در یک گروه بازی کند. او اغلب با رفقا دعوا می‌کند و نمی‌تواند علاقه جمعی با آنها پیدا کند. باید در این بازی انفرادی به او آزادی داد، نباید یارانی را به او تحمیل کرد، زیرا چنین تحمیل باعث تباهی روحیه بازی در کودک می‌گردد و او عادت می‌کند که عصبانی شود و هیاهو راه بیندازد. ما می‌توانیم به صراحت تاکید کنیم که: هر قدر کودک در این سنین بهتر در تنهایی بازی کند، همانقدر رفیق بهتری در آینده خواهد شد. در این سن روح تجاوزکاری کودک بسیار چشم‌گیر است، او به مفهومی یک «مالک» است. بهترین روش این است که نباید گذاشت که کودک این تجاوز کاری را تمرین کند و انگیزه‌های «مالکیت» در او رشد یابد. هرگاه کودک تنها بازی کند، استعدادهای خود یعنی تصورات ملکات سازندگی و سازمان بندی مادی را تکامل می‌بخشد. این سودمند است. هرگاه شما بر خلاف میل او، وی را به بازی دستجمعی وادار سازید، این کار وی را از تجاوزکاری و خودخواهی نجات نمی‌دهد.

بعضی از کودکان زودتر و عده‌ای دیرتر بازی در تنهایی را رها می‌کنند و به رفقا و بازیهای دستجمعی علاقه مند می‌شوند. باید به کودک کمک کرد که این گذر نسبتاً دشوار را با حداکثر استفاده انجام دهد. باید در مناسب‌ترین شرایط حلقه دوستانش را وسعت بخشید. معمولاً این گذر به صورت ازدیاد علاقه کودک به بازیهای پرتحرک در فضای باز، به بازی در حیاط صورت می‌گیرد. ما مناسب‌ترین وضع را آن موقع می‌دانیم که در گروه کودکان در حیاط یک نفر بزرگتر باشد که از نفوذ عمومی برخوردار باشد و کار سازمان دادن کوچکترها را به عهده بگیرد.

رهبری مرحله دوم بازی کودکان دشوارتر است، چونکه در این مرحله کودکان دیگر در جلو چشم پدر و مادر بازی نمی‌کنند، بلکه وارد صحنه وسیع‌تر اجتماعی می‌شوند. مرحله دوم تا سنین یازده دوازده سالگی ادامه می‌یابد و بخشی از اوقات مدرسه را دربر می‌گیرد.

مدرسه گروه وسیع‌تری از رفقا، دایره وسیع‌تری از علائق و صحنه دشوارتری را به همراه دارد، از جمله برای عملیات بازی ولی از طرف دیگر مدرسه سازمانی آماده و مرتب‌تر، رژیم مشخص و دقیق‌تر و، مهم‌تر از اینها، کمک مربیان مجرب را با خود دارد. در مرحله دوم کودک به عضویت اجتماع در می‌آید، اما اجتماع هنوز

کودکانه است، نه انضباط سخت دارد و نه کنترل اجتماعی. مدرسه هم این را دارد و هم آن را. و نیز مدرسه شکل انتقال به مرحله سوم بازی است.

در مرحله سوم کودک به عضویت جمع در می آید، ضمناً این جمع نه تنها جمع بازی است، بلکه جمع کار و تحصیل هم هست. از اینرو بازی در این سن سال شکل جمعی بیشتری می گیرد و بتدریج به صورت بازی ورزشی در می آید و با هدفهای مشخص تربیت جسمی، با قواعد، و از همه مهمتر، با مفاهیم علاقه جمعی و انضباط جمعی پیوند می خورد.

در تمام این سه مرحله تکامل بازی، نفوذ پدر و مادر اهمیت شایانی دارد. البته هنگامی که کودک فقط عضو جمع خانواده است و در جمع دیگری نیست و غالباً جز والدین راهنمایان دیگری وجود ندارد، بر حسب اهمیت این نفوذ مرحله اول را باید در مقام نخست قرار داد. با این همه در مراحل دیگر هم نفوذ پدر و مادر ممکن است بسیار زیاد و سودمند باشد.

در مرحله اول، مرکز مادی بازی اسباب بازی است. اسباب بازیها از اینترارند: اسباب بازی آماده، مکانیکی یا ساده اینها عبارتند از: انواع اتومبیلها، کشتیها، اسبها، عروسکها، موشها و انکاوستانکاها و غیره.

اسباب بازی نیمه آماده که کودک باید بعضی دستکاریهای تکمیلی در آن بعمل بیاورد: تصاویر گوناگون همراه با سوالات، تصاویر بریده، مکعبها، طرحها و مدلها که قطعاتش از هم باز می شود.

اسباب بازی — مصالح: گل، شن، قطعات مقوا، تلق، چوب، کاغذ، گیاه، سیم و میخ.

هر یک از این انواع محاسن و معایب خاص خود دارد. اسباب بازی آماده حسنش این است که کودک را با ایدهها و اشیاء غامض آشنا می سازد و او را به مسایل فنی و اقتصاد غامض انسانی نزدیک می کند. از اینرو این نوع اسباب بازی قوه تحلیل را به فعالیت وسیعی تری وامی دارد. لوکوموتیف در دست کودک، تصورش

۱ — vanka — vstanka — عروسکی که در زیر آن وزنه های وصل شده است. همیشه

آنها بحالت ایستاده نگه می دارد.

را در مسیر حمل و نقل تحریک می کند؛ اسب، تصور زندگی حیوانات، وظیفه تغذیه و بهره برداری از آنها را بوجود می آورد. پدر و مادر هم باید مراقب باشند که جنبه های خوب این نوع اسباب بازی واقعاً مورد توجه کودک قرار گیرد و او تنها به یک جنبه اسباب بازی، به مکانیسم و سهولتش برای بازی جلب نشود. مخصوصاً باید تلاش کرد که کودک به خود نبالد که این پاپا یا ماما است که چنین اسباب بازی پیچیده ای برایش خریده، آنهم نه یکی بلکه تعداد زیادی، در حالیکه بچه های دیگر چنین اسباب بازیهای خوبی ندارند. بطور کلی این اسباب بازیهای مکانیکی فقط موقعی سودمندند که کودک واقعاً با آنها بازی کند، نه اینکه آنها را فقط به منظور خودنمایی در جلوه مسایگان نگه دارد. ضمناً کودک نباید فقط حرکت اسباب بازی را نظاره کند. بلکه باید این حرکت را در کار پیچیده ای سازمان دهد. اتومبیل باید چیزی حمل کند، وانکاوستانکا باید به جایی برود یا کاری انجام بدهد، عروسک هم باید بخوابد و بیدار شود، لباس بپوشد، لباس را در بیاورد، به مهمانی برود و در عالم اسباب بازیها کار مفیدی انجام بدهد. در این اسباب بازیها فضای وسیعی برای تخیل کودک وجود دارد. هر قدر این تخیل با این اسباب بازیهای وسیع تر و جدی تر گسترش یابد، همانقدر بهتر است. هرگاه کودک بچه خرس را فقط از نقطه ای به نقطه دیگر پرت کند، یا فقط با بچه خرس ور برود و دل وروده اش را در بیاورد، این کار بسیار بد است. اما هرگاه بچه خرس در جای مشخصی زندگی کند که مخصوصاً برای او آماده شده باشد یا از کسی بترسد یا با کسی دوست بشود، خوب است. حسن اسباب بازی نوع دوم در این است که مسئله ای در مقابل کودک طرح می کند معمولاً چنان مسئله ای که برای حلش باید تلاش معینی بخرج داد و خود کودک به تنهایی هرگز نمی توانست آنرا طرح کند. حل این مسایل مستلزم انضباط بارز فکری، منطق و درک رابطه قانونی اجزا است، نه تخیل آزاد. ولی عیب این اسباب بازیها این است این مسایل همیشه یکی است، یک شکل است و تکرار آن کسالت آور است.

اسباب بازیهای نوع سوم، که از مواد گوناگونند، ارزانترین و مناسبترین عناصر بازی است. این اسباب بازیها بیش از انواع دیگر به فعالیت معمولی انسان نزدیک است؛ انسان از مصالح، ارزش و فرهنگ می آفریند. هرگاه کودک بتواند با

این نوع اسباب بازیها بازی کند، بدین معنی است که او اکنون از یک تربیت عالی بازی برخوردار است و یک تربیت عالی فعالیت حاصل می شود. در اسباب بازی - مصالح، رئالیسم بسیار خوبی وجود دارد، ولی در عین حال فضایی هم برای تخیل هست، نه تصور ساده بلکه تخیل بزرگ و خلاقه مبتنی بر کار. هرگاه قطعات شیشه یا تلق موجود باشد، از آنها می توان پنجره ساخت، ولی برای این کار باید چهارچوبی فکر کرد، در نتیجه مسئله بنای خانه مطرح می شود. هرگاه گل و ساقه های گیاهان موجود باشد، مسئله باغ مطرح می گردد.

کدام نوع اسباب بازی از همه بهتر است؟ ما خیال می کنیم که بهترین راه ترکیب این سه نوع باشد، اما تعدادش بهیچوجه نباید بیش از اندازه باشد. هرگاه پسر یا دختری یکی دو اسباب بازی مکانیکی داشته باشد، دیگر نباید اسباب بازی دیگری برایش تهیه کرد. یک اسباب بازی که قطعاتش از هم جدا می شود و نیز انواع مصالح را بدان بیفزائید، آنوقت جهان اسباب بازیها بوجود می آید. لازم نیست که در آن همه چیز باشد تا کودک از کثرت و تنوع هاج و واج بماند و در میان اثبوهی از اسباب بازی گم شود.

چند تائی به او بدهید، ولی سعی کنید که او با همین تعداد کم بازی بکند. ولی بعد مراقب او باشید، یواشکی بازیش را زیر نظر بگیرید و سعی کنید که او مستقلاً نقصی را احساس کند و بخواهد آن را تکمیل کند. هرگاه اسباب کوچکی برای کودک خریده اید و او به مسئله حمل و نقل جلب شد، طبیعی است که او کمبود گاری یا کالسکه را احساس خواهد کرد. در خریدن این گاری شتاب بخرج ندهید. سعی کنید که خود او آنرا از یک جعبه، قرقه یا مقوا بسازد. هرگاه خودش گاری را بسازد، عالی است و منظور ما تأمین میشود. ولی اگر به گاریهای زیادی احتیاج داشته باشد و آنچه خودش ساخته کافی نباشد، لازم نیست که گاری دوم را هم حتماً او بسازد، گاری دوم را می توان خرید. در این بازی کودکانه مهمتر از همه باید تلاش کرد:

۱- کودک واقعاً بازی کند، ابداع کند. بسازد و ترکیب کند.

۲- کودک مسئله ای را حل نکرده به مسئله دیگر پردازد و تلاش خود را تا

پایان ادامه دهد.

۳- کودک در هر اسباب بازی ارزش مشخصی که برای آینده ضرورت دارد، تشخیص دهد و آنرا حفظ و حراست کند. در عالم اسباب بازیها همیشه باید نظم کاملی برقرار باشد، باید جمع و جورشان کرد. اسباب بازی نباید بشکند و در صورت شکستن باید تعمیر شود، هرگاه تعمیرش مشکل باشد، آنوقت پدر و مادر باید کمک کنند.

پدر و مادر باید توجه خاصی نسبت به مناسبات کودک با اسباب بازی داشته باشد. کودک نباید اسباب بازی را بشکند، باید آن را دوست بدارد. اما اگر خراب شد یا شکست کودک نباید بیش از اندازه متأثر شود. این هدف بشرطی بدست می آید که کودک واقعاً عادت کند که خود را مالک خوبی بداند و از بعضی از نقایص نهراسد و احساس نکند که می تواند مشکل را مرتفع سازد. پدر و مادر همیشه موظفند که در موارد مشابه به یاری کودک بشتابند، در موقع نومییدی از او حمایت کنند و به او مدلل دارند که حضور ذهن و تلاش انسان همیشه می تواند وضع را روبه راه سازد. به این دلیل ما به پدران و مادران توصیه می کنیم که همیشه اسباب بازیهای شکسته را تعمیر کنند. هرگز قبل از موقع آنها را دور نیندازند. والدین باید حتی الامکان تا موقعی که بازی بنحوصحیحی جریان دارد، کودک را آزاد بگذارند. هرگاه کودک در جانی دچار اشکال گردد یا بازی بیش از اندازه ساده و مبتذل شود، باید به کودک کمک کنید؛ آهسته با او حرف بزنید سؤال جالبی مطرح سازید مصالح تازه و جالبی اضافه کنید، گاهی حتی با او بازی کنید. این است اشکال عمومی روش کار در مرحله اول بازی.

در مرحله دوم پدر و مادر باید قبل از هر چیز توجه داشته باشند: کودک شما از خانه بیرون می آید و به یک دسته کودک می پیوندد. شما باید دقیقاً این کودکان را بشناسید. دختر بچه تان در بیرون دوستانی پیدا می کند، شما باید این دختران را خوب بشناسید. شما باید بدانید که کودکانی که در پیرامون فرزندتان هستند، چه سرگرمی دارند، نواقصشان چیست، چه چیز بدی در بازیهایشان هست. بسیار اتفاق می افتد که توجه و ابتکار یک پدر یا یک مادر اینجا و آنجا به بهبودی زندگی یک دسته کودک کمک خواهد کرد. شما توجه کرده اید که در زمستان چگونه کودکان از تپه و توده های زباله یخ بسته سر می خورند. با والدین دیگر قرار بگذارید، اگر قرار

نگذاشته‌اید، به تنهایی کودکان را در آبیاری تپه یاری کنید. برای فرزند خودتان سورت‌های ساده چوبی بسازید و خواهید دید که کودکان دیگر چیزی شبیه آن تهیه خواهند کرد. در این مرحله از بازی تماس بین پدران و مادران فوق‌العاده مهم و ثمربخش خواهد بود، ولی متأسفانه پدران و مادران اهمیت چندانی برای آن قائل نیستند. گاهی اتفاق می‌افتد که پدری از زندگی فرزندانش در بیرون ناراضی است، ولی این مسئله را با پدر دیگری در میان نمی‌گذارد تا با هم فکری برای بهبود این زندگی بکنند، در حالیکه این کار بهیچوجه امر دشواری نیست و از عهده همه بر می‌آید. در این مرحله کودکان در گروه‌های متشابهی متشکل می‌شوند، هرگاه والدینشان هم بطور متشکل آنها را رهبری کنند، نفع زیادی در بر خواهد داشت.

در این مرحله بسیار اتفاق می‌افتد که کودکان با هم دعوا می‌کنند، یکدیگر را کتک می‌زنند و از همدیگر شکایت میکنند هرگاه پدر و مادر بلافاصله از پسر یا دختر خود طرفداری کنند و با والدین کودک آزار دهنده وارد دعوا شوند «دچار اشتباه شده‌اند، هرگاه فرزندان اشک میریزد، ناراحت است، رنج می‌کشد و عصبانی است، شما فوراً خشمگین نشوید و به آزار دهنده یا پدر و مادرش حمله نکنید قبل از همه آرام از پسر یا دختران بپرسید، بکوشید تصویر دقیقی از واقعه را پیش خود مجسم کنید. کمتر اتفاق می‌افتد که فقط یک طرف مقصر باشد. بدون شک، کودک شما سر چیزی از کوره در رفته است، به او بفهمانید که هیچگاه نباید در بازی عناد ورزید، بلکه باید حتی الامکان راه‌حلهای مسالمت آمیزی برای برخوردها یافت.

حتی المقدور سعی کنید که کودکان را با رقیبش آشتی دهید، رقیبش را به مهمانی دعوت کنید و با او هم صحبت کنید، با پدرش آشنا شوید و تمام ماجرا را برایش توضیح دهید. در این کار مهمتر از هر چیز این است که شما نباید فقط کودک خودتان را در نظر داشته باشید، بلکه باید تمام گروه کودکان را در نظر داشته باشید و به کمک سایر پدران و مادران این گروه را تربیت کنید. تنها در آن صورت است که شما بزرگترین نفع را عاید فرزندان می‌کنید. او ملاحظه می‌کند که شما علاقه‌ای به پرمشش افراطی خانواده ندارید، بلکه کاری اجتماعی انجام می‌دهید و او در این کار شما سرمشقی برای رفتار خود خواهد دید. هیچ چیز زیان‌آورتر از این نیست که پدر و مادر نسبت به خانواده همسایگان روح تجاوز کاری داشته باشند، چنین روحیه‌ای

باعث می شود که روح عداوت، عدم اعتماد، خودخواهی کور و وحشی خانوادگی در کودک رشد یابد.

در مرحله سوم، دیگر رهبری بازی در اختیار پدر و مادر نیست، این رهبری به سازمانهای آموزشی یا ورزشی واگذار می شود، اما پدر و مادر امکانات زیادی دارند که بتوانند بطرز صحیحی در اخلاق کودک تأثیر بگذارند. اولاً باید بدقت مراقب بود که علاقه به ورزش در کودک به صورت عشقی در نیاید که همه چیز را در خود جذب کند، باید به کودک جنبه های دیگر فعالیت را هم نشان داد. ثانیاً، باید کاری کرد که پسر یا دختر نه تنها از موفقیت شخصی خود بلکه از موفقیت تیم یا سازمان خود بیشتر احساس غرور کند. و نیز باید هر نوع خودستایی را محدود کرد احترام به نیروی حریف، توجه به تشکل، تمرین و انضباط در تیم را در او پرورش داد. بالاخره باید تلاش کرد که کودک در مقابل کامیابیها و عدم کامیابیها خونسردی خود را حفظ کند. و در این مرحله هرگاه پدر و مادر با رفقای تیم دختر آشنائی بیشتری پیدا کنند. بسیار خوب خواهد بود.

در تمام این سه مرحله پدر و مادر باید هوشیارانه مواظب باشند که بازی تمام زندگی روحی کودک را در خود جذب نکند و عادت به کار هم به موازات آن در او رشد کند.

در تمام این سه مرحله شما باید در بازی، لذتهای با ارزش تری را در کودک پرورش دهید تا هاج و واج شدن ساده و لذت بردن سطحی، باید پیروزی شجاعانه بر مشکلات، تخیل و وسعت فکر او پرورش داد. و در مراحل دوم و سوم شما باید همیشه در نظر داشته باشید که دیگر فرزندان وارد اجتماع شده است و او نه تنها باید طرز بازی را بداند، بلکه باید بداند که رفتار درستی با مردم داشته باشد.

گفتار امروزمان را خلاصه می کنیم.

بازی اهمیت زیادی در زندگی شخص دارد. بازی آمادگی برای کار است و بتدریج باید کار جایگزین آن شود. بسیاری از والدین توجه کافی به امر رهبری بازی نمی کنند یا کودک را بحال خود وا می گذارند یا بازی او را با دلسوزیهای اضافی و اسباب بازیهای اضافی محدود می کنند. پدران و مادران باید در مراحل مختلف بازی روشهای گوناگونی اتخاذ کنند. ولی همیشه باید این امکان را به

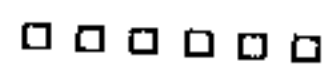


کودک بدهید که او مبتکرانه فعالیت کند تا استعدادش رشد یابد. ولی در عین حال باید در موقعیتهای دشوار از بذل مساعی دریغ نورزید. در مراحل دوم و سوم روابط کودک با سایر مردم و اجتماع او باید بیش از بازیهایش تحت رهبری قرار گیرد.

• • •

www.KetabFarsi.com

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



## اقتصاد خانواده

هر خانواده اقتصادی خاص خود دارد. اقتصاد خانواده ما بر خلاف جامعه بورژوازی فقط مبتنی بر کار است و هدفش نمی تواند استثمار مردم باشد. این اقتصاد می تواند افزایش و توسعه یابد، اما نه به این دلیل که اعضای خانواده درآمدی کسب می کنند، بلکه منحصر به این علت که دستمزد اعضای خانواده افزایش می یابد خانواده صرفه جویی می کند. اقتصاد خانواده های ما تنها از چیزهایی است که مورد استفاده شخصی است و وسایل تولید را، که در کشور ما به همه جامعه تعلق دارد، نمی تواند دربر بگیرد.

در خانواده بورژوازی همیشه وضع چنین است: خانواده ثروتمند بخشی از دارایی خود را بوسایل تولید تبدیل می کند تا از روی کار مزدور استثمار کند و بدین وسیله بیش از پیش ثروتمند شود و تولید را گسترش دهد. در خانواده ما یعنی در خانواده زحمتکشان، چنین ثروتی امکان پذیر نیست. یعنی اگر خانواده ما ثروتی بهم زند، این تنها نشانه یک چیز است: این خانواده بهتر و خوشبخت تر زندگی میکند، اشیاء مورد استفاده خصوصی بیشتری بدست می آورد، مقدار بیشتری از نیازمندیهای خود را مرتفع میسازد. کاملاً طبیعی است که هر خانواده تلاش دارد که زندگی خود را با بهبود اقتصاد خود بهتر کند، ولی این کار را نه از طریق استثمار غارتگرانه سایر مردم، بلکه منحصر از راه شرکت مبتنی بر کار اعضای خانواده در

زندگی عمومی و کار عمومی ملت ما انجام می دهد. ثروت خانواده ما بیشتر به موفقیت‌های سراسر کشور ما، به پیروزی و دستاوردهای کشور در زمینه های اقتصادی و فرهنگی وابسته است تا به تلاشهای این خانواده.

هر کودکی عضو خانواده است و در نتیجه در اقتصاد خانواده سهم می باشد و بنابراین تا اندازه ای هم در تمام اقتصاد کشور ما شرکت دارد. تربیت اقتصادی فرزندان ما نه تنها باید این باشد که ما یک عضو اقتصادی در خانواده تربیت کنیم، بلکه باید یک هموطن - مدیر هم پرورش دهیم. در جامعه بورژوازی مربی چنین هدفی در پیش ندارد. در آنجا هر فرد فقط به توسعه اقتصاد شخصی علاقه مند است، اقتصاد دولتی، در انبوه واحدهای اقتصادی خصوصی، جای بسیار ناچیزی را اشغال میکند.

در کشور ما هر فرد در زندگی این وظیفه را در پیش رو دارد که در اقتصاد عمومی دولتی شرکت جوید و هر قدر آمادگی بیشتری در این کار داشته باشد، همانقدر نفع بیشتری هم عاید جامعه ما و هم عاید خودش خواهد شد.

همه پدران و مادران باید به تمام این مسایل آگاهی داشته باشند و خوب درک کنند، باید تعمق بیشتری در این باره کرد و همیشه روشهای تربیتی خود را به کمک یک تصور سیاسی روشن درباره هدفهای تربیت، مورد بررسی قرار داد.

بسیاری از پدران و مادران فکر می کنند که کار تربیتی تنها موقعی است که آنها با فرزندانشان به بحث و گفتگویی پردازند یا بازیها و مناسباتشان را با مردم رهبری میکنند. در تمام این زمینه ها واقعاً میتوان کارهای زیادی انجام داد که از لحاظ تعلیم و تربیت نافع باشد، اما هرگاه کودک در زمینه اداره خانه هم تربیت نشود، این نفع ناچیز خواهد بود. فرزند شما نه تنها باید فردی خوب و شرافتمند بار بیاید، بلکه باید یک مدیر خوب و شرافتمند پرورش یابد.

اقتصاد خانواده زمینه بسیار مناسبی برای پرورش خصوصیات مهم اخلاقی هموطن - مدیر آینده است. در این گفتگوی کوتاه حتی نمی توان تمام این خصوصیات را برشمرد ما فقط به مهمترین آنها اشاره می کنیم.

با رهبری صحیح در زمینه اقتصاد خانواده، خصوصیات: جمع گرانی، صداقت، دلسوزی، صرفه جویی، مسئولیت، استعداد سمت گیری، قدرت اقدام،

پرورش می یابد.

ما هر یک از این ارزشهای مهم اخلاقی را بطور جداگانه مورد بررسی قرار

می دهیم.

**جمع گرانی** - ساده ترین تعریف جمع گرانی عبارت از همبستگی انسان با اجتماع است. ضد جمع گرانی اندیویدوالیسم است. بعضی از خانواده ها به علت عدم توجه والدین نسبت به این مسایل، اندیویدوالیستهای از این قماش پرورش می دهند. هرگاه کودک تا اوان جوانی از محل عایدی خانواده اطلاعی نداشته باشد و عادت کند که فقط احتیاجات خویش را مرتفع سازد و به نیازمندیهای سایر اعضای خانواده بی اعتنا باشد یا خانواده خویش را با تمام جامعه ما پیوند ندهد و مصرف کننده حریصی بار بیاید - این هم یک تربیت اندیویدوالیستی است که بعدها می تواند زیانهای زیادی هم برای همه جامعه و هم برای خود شخص ببار بیاورد.

بعضی از پدران و مادران بدون آنکه خودشان هم بدانند، چنین اندیویدوالیستهای پرورش میدهند.

اغلب اوقات آنها فقط در این فکرند که فرزندشان همه چیز داشته باشد خوب غذا بخورد، خوب لباس بپوشد و اسباب بازیها و سرگرمیهایش تأمین باشد. آنها تمام این کارها را از روی علاقه و عشق بی پایان خود می کنند. آنها خودشان را از بسیاری چیزها، حتی از ضروری ترین آنها، محروم میسازند و کودک حتی اندک اطلاعی از آن پیدا نمیکند و بتدریج به این فکر عادت می کند که او از همه برتر است و تمایلاتش برای پدر و مادرش قانون است. در چنین خانواده ای کودک آن اغلب اطلاعی از کار پدر یا مادر ندارند و آگاه نیستند که این کار چقدر دشوار است و چقدر برای اجتماع مهم و سودمند است. بویژه که آنها هیچ اطلاعی درباره کار سایر مردم ندارند. آنها فقط از تمایلات خود و راه ارضای آنها اطلاع دارند.

این شیوه تربیت بسیار نادرست و زیان آور است و پدر و مادر قبل از هر کس دیگر و بیشتر از این تربیت نادرست رنج خواهند برد. تنها تربیت مبتنی بر جمع گرانی میتواند تربیت درستی در کشور ما باشد و پدران و مادران باید مرتباً این شیوه تربیت را بکار ببندند. برای این منظور ما چنین توصیه میکنیم:

۱- حتی المقدور کودک باید از محل کار پدر و مادر، از حرفه آنها و

دشواریها و شدت آن و نیز از کامیابی هایشان در آن کار آگاه باشد. او باید بداند که پدر یا مادرش چه چیز تولید میکند و این تولید چه اهمیتی برای همه اجتماع دارد. پدر و مادر در اولین فرصت باید فرزند خود را با بعضی از همقطاران و همکاران خود آشنا کنند و اهمیت کارشان را برایش توضیح دهند. حتی اگر پدر یا مادر نظر انتقاد آمیزی نسبت بکسی داشته باشد، نباید با چنین نظری فرزند خردسال خود را بیزار و متنفر سازد.

بطور کلی کودک هر چه زودتر باید این مطلب را درک کند که پولهایی که والدین به خانه می آورند، نه تنها شیء مناسبی برای مصرف کردن است، بلکه دستمزدی است که بر اساس کار مفید و بزرگ اجتماعی بدست آمده است. پدر و مادر همیشه باید در فرصتهای مناسب و بزبانی ساده تمام این مطالب را برای کودک تشریح کنند و هنگامی که کودک بزرگ می شود باید بزبانی ساده بیشتر درباره این نوع مؤسسات در سرتاسر کشور، درباره کارها و کامیابیهای آنها با او صحبت کرد. در صورت امکان باید خود کارخانه را به کودک نشان داد و جریان تولید را برایش توضیح داد.

هرگاه ما در مؤسسه یا کارخانه ای کار نمی کند و به خانه داری مشغول است، کودک هم باید این کار را بداند و به آن احترام بگذارد و درک کند که این کار احتیاج به زحمت و تلاش دارد.

۲- کودک هر چه زودتر باید با بودجه خانواده آشنا شود و از مقدار دستمزد پدر یا مادر آگاهی پیدا کند. نقشه مالی خانواده را نباید از کودک پنهان داشت، بلکه برعکس بتدریج باید او را به بحث درباره طرح مقدماتی وضع مالی خانواده جلب کرد. او باید از احتیاجات پدر و مادر و از شدت و فوریت آنها آگاه باشد. او باید یاد بگیرد که از برآوردن بعضی از حوائج خود صرف نظر کند تا نیاز سایر اعضای خانواده بهتر مرتفع گردد. بویژه او باید به بحث درباره مسایلی که به حوائج عمومی خانواده مربوط می شود، مثل: خریدن ظرف، مبل، رادیو، کتاب، روزنامه و غیره جلب شود.

۳- هرگاه وضع مادی خانواده رضایتبخش باشد، نباید اجازه داد که کودک پیش سایر خانواده ها از این وضع به خود ببالد و عادت کند که درباره لباس و آپارتمان

خودشان لاف بزنند. او باید درک کند ثروت خانواده موضوعی برای فخر فروشی نیست. در چنین خانواده‌ای که رفاهش کمی بیش از اندازه است، احتیاجات اضافی کودک باید کمتر از همه برآورده شود و بهتر است که پولها صرف رفع حوائج عمومی خانواده گردد. خریدن کتاب بهتر از خریدن لباس اضافی است.

اما اگر خانواده به علل گوناگونی نیاز خود را به زحمت مرتفع سازد، باید تلاش کرد که کودک به سایر خانواده‌ها رشک نبرد و مایل نباشد سری به آنها بزند. کودک باید بداند که انسان در مبارزه شدید خود برای بهبود زندگی بیشتر احساس غرور می‌کند تا در پول اضافی. بویژه در چنین خانواده‌ای باید بردباری، تلاش در راه آینده بهتر، که در کشور ما تحقق پذیر است، گذشت متقابل و آمادگی سرور انگیز مساعدت به رفیق را پرورش داد. پدر و مادر هرگز نباید در جلو کودک بنالند و شکوه کنند. آنها حتی المقدور باید خوشحال و شاداب باشند و همیشه در حالیکه برای بهبود معیشت خانواده و بالا بردن درآمد خود تلاش می‌کنند، روزهای بهتری را آرزو کنند. در چنین خانواده‌ای هر بهبود واقعی حتماً باید یادداشت شده زیرش خط کشیده شود.

**صداقت** - صداقت از آسمان نازل نمی‌شود، بلکه در خانواده پرورش می‌باید، در خانواده می‌توان عدم صداقت را هم پرورش داد: همه اینها به شیوه درست تربیتی پدر و مادر بستگی دارد. صداقت چیست؟ صداقت رفتاری صریح و صمیمانه است. عدم صداقت رفتاری سری و پنهانی است. هرگاه کودک سیب بخوهد و آشکارا آن را ابراز دارد، این کار صادقانه است. هرگاه او این میل را مخفی دارد، ولی از سیب چشم‌پوشد و سعی کند آن را، بی آنکه کسی ببیند، به چنگ بیاورد، این کار غیر صادقانه است. هرگاه مادر این سیب را پشت سر سایر فرزندان یا فرض کنیم حتی پشت سر دیگران به کودک بدهد، رابطه‌ای پنهانی را در کودک پرورش می‌دهد و در نتیجه عدم صداقت را می‌پرورد. رابطه پنهانی در محدوده عادت خانوادگی، راز شخصی مالی، غذا دادن در گوشه و کنار، پنهان کردن چیزهای خوشمزه خصوصی - همه اینها موجب پیدایش عدم صداقت می‌گردد. تنها در سنین بالاتر کودک باید یاد بگیرد که راز مفید، یعنی آنچه باید از دشمنان یا بدخواهان مخفی داشت یا آنچه را که بطور کلی باید خاطرات شخصی هر فردی باشد، تشخیص بدهد، در سنین پائین هر

قدر کودک صریح‌تر باشد و هر قدر راز کمتری داشته باشد، هر نوع که می‌خواهد باشد، همانقدر برای تربیتش بهتر است. پدر و مادر باید بدقت رشد صداقت را در کودک دنبال کنند. آنها نباید هیچ چیز را عمداً از کودک مخفی دارند، بلکه باید به او یاد داد که هیچ چیز را بدون اجازه بر ندارد، حتی اگر آن چیز در جایی قرار نداشته باشد که درش بسته یا قفل شده باشد، بلکه جلو چشم باشد. مخصوصاً می‌توان تمام چیزهای وسوسه‌انگیز را جلودید قرار داد و به کودک آموخت که با خونسردی با آنها روبرو شود و تمایلات حریصانه‌ای ابراز نکند. باید از همان اوان کودکی این خصوصیت را در او پرورش داد که با چیزی که در جای مناسب نیست با خونسردی روبرو گردد. ولی در عین حال نباید در خانواده چنان وضعی حکمفرما باشد که هیچ چیز سر جای خودش نباشد، هیچ حسابی در کار نباشد و هیچکس نداند که فلان چیز کجا گذاشته شده است. در اینگونه بی‌نظمی مسلماً رابطه خودسرانه‌ای نسبت به اشیاء در کودک رشد می‌یابد و او به میل خود نسبت به آنها رفتار می‌کند. با کسی در این باره صحبت نمی‌کند و بدین ترتیب به فرمانروایی پنهانی عادت می‌کند.

هرگاه خرید چیزی را به کودک سفارش داده‌اید، حتماً باید خرید و پول اضافی را کنترل کنید و این کار را تا موقعی که مبانی صداقت در وی قوام نگرفته است، ادامه بدهید. این نوع کنترل را باید با ظرافت زیاد انجام داد تا کودک فکر نکند که مورد سوظن شما قرار گرفته است.

یک بار دیگر توجه پدران و مادران را به این نکته جلب می‌کنیم که صداقت باید از همان دوران طفولیت پرورش یابد. هرگاه تا پنجسالگی توجهی بدان مبذول ندارید، بعد بسیار دشوار خواهد بود که مسامحه کاری خود را جبران کنید.

دلسوزی — وسایلی که لوازم خانواده را تشکیل می‌دهند بتدریج فرسوده می‌شوند و باید وسایل جدیدی جانشین آنها کرد. وسایل جدید را باید خرید، بنابراین باید از پولی که پدر و مادر یا سایر اعضای خانواده بدست می‌آورند، مقداری خرج کرد. کودک می‌بیند که چگونه مرتباً بعضی از وسایل فرسوده می‌گردد و وسایل دیگر خریداری می‌شود. کودک باید هر چه زودتر عادت کند که وسایل را بطور عاقلانه مورد استفاده قرار دهد و نگذارد که اشیاء او را مسحور خود کنند. یک خانه‌دار خوب همیشه باید قبلاً ببیند که چه چیز رو به فرسودگی است و نگذارد که آنها خیلی زود



فرسوده شوند. بموقع آنها را تعمیر کند و فقط وسایلی که واقعاً ضرور است بخرد، نه وسایلی که تصادفاً در بازار یا در خانه دیگری به چشمش خورده است. تمام این مسایل شامل آن قسمت از فعالیت انسان است که دلسوزی نام دارد. ولی همه نوع دلسوزی خوب نیست. عده‌ای پیدا می‌شوند که همه وجودشان پر از دلسوزی است و در نتیجه همین دلسوزی سایر مسایل را فراموش می‌کنند. این نوع دلسوزی خودعذابی است. یک خانه‌دار شوروی نباید چنین خصوصیتی داشته باشد. دلسوزی هموطنان ما باید با خونسردی، اندیشیدن عاقلانه به آینده دور، قدرت انتخاب ضروریات و رد چیزهای غیر لازم، ممتاز باشد. و عمده‌ترین خصوصیت دلسوزی در کشور ما این است که شباهتی با حرص و ولع ندارد. کودک باید قبل از آنکه این دلسوزی را نسبت به خودش ابراز دارد باید نسبت به سایر اعضای خانواده، خاصه نسبت به وسایل عمومی خانواده، نشان دهد. دلسوزی مهمترین اساس نقشه کشی و پیش بینی است، این دلسوزی ما با حرص مال اندوزی خانواده‌های بورژوازی تفاوت دارد. پدر و مادر باید از کودکی، فرزند را به کار با نقشه عادت دهند. آنها باید گهگاه نیازهای فوری و گوناگون خانواده را مورد بحث قرار دهند و راه رفع آنها را بیابند. فرض کنیم اگر کودک بداند که شیشی چون کاناپه فرسوده می‌شود و باید آنرا تعمیر یا تعویض کرد، وقتی این احتیاج برای همه مسلم باشد، کودک هم از پیش احتیاجات شخصی خود را با این احتیاج عمومی تطبیق خواهد داد و حتی خودش این احتیاج را به پدر و مادر یادآوری خواهد کرد، ضمناً پرورش دقت به جزئیات مهم و ارتباط متقابل آنها در کودک واجد اهمیت است. گاهی اتفاق می‌افتد که یک شیشی با ارزش را فقط به علت نداشتن یک چیز بی ارزش تباه می‌کنیم و نمی‌توانیم آنرا حفظ کنیم. و نیز باید توجه یک خانه‌دار را به این «چیز بی ارزش» جلب کنیم.

**ملاحظه کاری - ملاحظه کاری جنبه خاص دلسوزی است.** دلسوزی بیشتر در افکار و تصور انسان تجلی می‌کند، اما ملاحظه کاری در عادت ظاهر می‌شود. ممکن است یکی خانه‌داری بسیار دلسوز باشد، ضمن اینکه اصلاً عادت به ملاحظه کاری نداشته باشد. این عادات باید حتی المقدور زودتر پرورش یابد. کودک باید از همان اوان طفولیت بتواند بدون آنکه سفره یا لباسش را کثیف کند؛ غذا بخورد، او باید بتواند بدون آنکه لوازم را کثیف کند یا بشکند، آنها را مورد استفاده قرار دهد. این

عادات با اندکی دشواری بدست می آید، با این همه بهر ترتیب باید تلاش کرد که این عادات بوجود بیایند. هرگاه عادت نباشد، هیچ پند و اندرزى کمک نخواهد کرد. عادت در پرتو تمرین مکرر بوجود می آید. به این جهت باید به تمرین صحیح توجه داشت. هرگاه بچه ضمن دویدن در اطاق صندلی را واژگون کند، نباید نطق مفصلی درباره ملاحظه کاری نسبت به صندلی برایش ایراد کرد. بلکه باید گفت:

— تو می توانی طوری رد شوی که صندلی را واژگون نکنی؟ خوب، امتحان کن. عالی است! تو خوب می توانی این کار را بکنی.

فرض می کنیم کودک هفت ساله شما لباسش را کثیف یا پاره کند، باید به او لباس سالم داد و گفت:

— این هم لباس، تمیز است. یک هفته به تو وقت می دهم ببینم چطور می شود.

باید تمایل دائمی کودک را برای تمرین ملاحظه کاری تحریک کرد، باید او طوری به کفشهای تمیز عادت کند که دیگر نتواند کفشهای کثیف بپوشد.

کودک نه تنها باید نسبت به لوازم خانواده خود، بلکه باید نسبت به لوازم سایر مردم، بویژه نسبت به لوازمی که مورد استفاده عموم است، ملاحظه کار باشد. به این دلیل هرگز نباید به کودک اجازه داد که نسبت به وسایل خیابان، پارک و تاتر بی احتیاطی کند.

مسئولیت — مسئولیت تنها این نیست که انسان از مجازات بهراسد، بلکه این است که هرگاه چیزی در اثر قصور خراب شود یا از بین برود، انسان بی آنکه مجازات شود احساس شرم کند. درست چنین مسئولیتی را باید در هموطن مان پرورش داد و درست به همین دلیل نباید کودک را برای خراب کردن وسایل، مجازات یا تهدید به مجازات کرد، باید کاری کرد که خود کودک لطمه ای را که در نتیجه بی مبالاتی بوسیله زده درک کند و از بی احتیاطی خود متأسف باشد البته در این باره باید با کودک حرف زد، باید تمام نتایج بی مبالاتی را برایش توضیح داد، اما اگر کودک به تجربه شخصی این نتایج را احساس کند، نفع بیشتری دربر خواهد داشت. مثلاً، هرگاه کودک اسباب بازی را بشکند، نباید در خرید اسباب بازی تازه عجله کرد، نباید آنرا دور انداخت، بلکه این اسباب بازی که احتیاج به تعمیر

دارد، باید مدتی در جلو چشم کودک باقی بماند. والدین باید درباره تعمیر این اسباب بازی با هم صحبت یا مشورت بکنند تا کودک ببیند که ناراحتی دیگری هم برای والدینش فراهم کرده و بفهمد توجه و دلسوزی آنها نسبت به اسباب بازی بیشتر از خود اوست. و پس از تعمیر اسباب بازی، بهتر است که پدر یا مادر بشوخی بگوید: — الان درست است، ولی آیا می شود آن را به توداد یا نه؟ آخر تو مواظبت نمی کنی و مجدداً آن را می شکنی؟

در اینطور موارد کودک کم کم درک می کند که رفتارش نتایج نامطبوعی در بر داشته و بطور طبیعی احساس مسئولیت می کند. اما هر قدر کودک بزرگتر باشد. همانقدر این مسئولیت طبیعی باید برای او حتمی تر و عادی تر باشد. هرگاه او در این دوره هم مرتکب بی احتیاطی غیر مجاز شود، دیگر نباید با او شوخی کرد و احساس مسئولیتش را تحریک کرد، بلکه باید با لحن فوق العاده جدی از او خواست که نظم و ترتیب را مراعات کند و حتی چنین گفت:

— این زشت است. سعی کن که دیگر چنین مواردی پیش نیاید.

بویژه پرورش احساس مسئولیت در مواردی که به منافع سایر اعضای خانواده یا حتی به منافع اجتماعی لطمه وارد می شود، حائز اهمیت است. هرگاه در خانواده روش جمعی صحیحی حکمفرما باشد، این تربیت خیلی آسان صورت می گیرد.

استعداد سمت گیری — از استعداد های بسیار مهم است که بدون آن یک مجری خوب نمی تواند وجود خارجی داشته باشد. این استعداد متضمن چیست؟ این استعداد متضمن قدرت مشاهده و درک تمام جزئیاتی است که یک حادثه معین را در بر گرفته است. وقتی انسان کاری انجام می دهد، نباید فراموش کند که دور و برش هم آدمهایی هستند که به کاری مشغولند. هرگاه انسان عادت کند که فقط آنچه در مقابل چشم اوست ببیند و به آن چیزهایی که در اطرافش می گذرد، کور بماند و آنها را احساس نکند، سمت گیری غیر ممکن است. در فعالیت اقتصادی استعداد سمت گیری بسیار واجد اهمیت است. کودک ضمن اینکه کاری انجام می دهد، نباید کارهای دیگر خود و مردم دور و برش را فراموش کند. کودک ضمن اینکه مشغول بازی است باید از یاد نبرد که پیرامونش اشیائی است که نباید آنها را از نظر دور دارد. او ضمن اینکه سفارش والدین را راجع به خریدن چیزی از مغازه انجام

می دهد، باید بیاد داشته باشد که بموقع به خانه بازگردد و بعد از انجام این سفارش کار دیگری برای خود یا خانواده انجام بدهد. برای پرورش چنین استعدادی اگر ما به کودک تنها یک مأموریت ندهیم، بلکه دو سه مأموریت بدهیم و مأموریتها مشروط یا مرکب باشد، بهتر است. ساده ترین نمونه های این نوع سفارشات عبارت است از:

— کتابها را توی قفسه کتاب بگذار، ضمناً آنها را از روی نام نویسنده مرتب کن. چند ماهی سلد (seld) بخر و اگر مغازه ای وبلا (Vobla) ی خوب داشت، آنوقت سلد نخر، وبلا بخر.

استعداد سمت گیری با تمرینات مداوم در مراقبت از لوازم خانه، در آگاهی بر تمام جزئیات و تفصیلات امور خانه، پرورش می یابد.

قدرت اقدام — این نوع استعداد برای انجام کارهای طویل المدت خانه داری که از حد یک دستور کوتاه تجاوز کند، لازم است. باید از هفت هشت سالگی، گاهی هم زودتر، وظایفی از قبیل: آب دادن گلهها، مرتب کردن کتابها، غذا دادن به گربه، نگهداری از برادر کوچکتر را به کودک محول کرد، هزینه های پولی اهمیت بخصوصی دارد. ما در اینجا مصرانه به تمام خانوادهها توصیه می کنیم که در مصرف پول برای رفع حوائج شخصی و در بعضی از موارد، برای رفع حوائج عمومی خانواده به کودک مقداری آزادی عمل بدهند. برای این منظور باید ماهی یک یا چند بار مبلغ معینی پول به کودک داد و مورد مصرف آن را دقیقاً مشخص کرد. فهرست این هزینه ها ممکن است گوناگون باشد. این امر به سن و سال کودک و رفاه خانواده بستگی دارد. مثلاً برای یک پسر بچه چهارده ساله می توان چنین لیستی تنظیم کرد:

خرید دفاتر، هزینه تراموا، خرید صابون و مسواک برای همه خانواده، پول سینما برای خودش و برادر کوچکترش. هر قدر کودک بزرگتر باشد، همانقدر این لیست باید حساس تر و پیچیده تر باشد.

ضمناً باید مراقب بود که پسر یا دختر چگونه وظایف محوله را انجام می دهد، آیا در مصرف پول سوء استفاده نمی کند، آیا هزینه تفریحات بر مخارج اساسی فزونی دارد. گاهی این نوع اشتباهات از نامتناسب بودن مبلغ تعیین شده ناشی می شود، اما گاهی اتفاق می افتد که بچه نسبت به حق و امکانات خود توجه کافی نمی کند. در چنین موردی کافی است که فقط با او صحبت کرد، توجه اش را به اشتباهاتش جلب

کرد و اصلاح آنها را از وی خواست. در هر حال نباید کودک را با کنترل مداوم، بویژه با سوظن دائمی به ستوه آورد. فقط باید رفتارش را در کاری که به او محول شده است، دید.

ما بررسی خصوصیات عمده اقتصاد خانواده را به پایان رسانده ایم. خود پدران و مادران در تجربه شخصی تمرینات گوناگونی برای تربیت صحیح اقتصادی فرزندان خود پیدا خواهند کرد. آنها ضمناً باید بیاد داشته باشند که با تربیت یک مدیر خوب و شرافتمند، در عین حال یک هموطن خوب هم پرورش می دهند. این مسئله واجد اهمیت است که اقتصاد خانواده در نظامی جمعی، آرام و در عین حال منضبط سازمان یابد، در آن شکوه و عصبانیت اضافی نباشد، بلکه بیشتر شادابی و تلاش دوستانه برای بهبود زندگی خانوادگی حکمفرما باشد.

مضمون گفتار امروز را خلاصه می کنیم.

فعالیت اقتصادی خانواده مهمترین صحنه برای کار تربیتی است. در اقتصاد خانوادگی است که این خصایص پرورش می یابند:

جمع گرایی، یعنی همبستگی واقعی انسان با کار و منافع سایر مردم و منافع تمام اجتماع. جمع گرایی با شیوه نزدیکی کودک به شرایط فعالیت والدین، با شیوه شرکت کودک در بودجه خانواده. و بدین طریق کودک با فروتنی بهنگام وفور و متانت بهنگام کمبود در خانواده، پرورش می یابد.

صداقت، یعنی رابطه صریح و صمیمانه با مردم و اشیاء.

دلسوزی، یعنی توجه دائمی نسبت به احتیاجات خانوادگی و طرح ریزی برای رفع آنها.

ملاحظه کاری، یعنی عادت به حفظ اشیاء.

مسئولیت، یعنی احساس گناه و شرم در موقع خراب کردن و از بین بردن اشیاء.

استعداد سمت گیری، به بیان دیگر، یعنی توانایی در نظر گرفتن یک عده مسائل و اشیاء.

قدرت اقدام، یعنی مهارت در تنظیم کار و وقت.

اقتصاد خانواده تماماً باید یک اقتصاد جمعی باشد و از شیوه های آرام و بدون عصبانیت برخوردار باشد.

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

□□□□□□□□

## تربیت در کار

تربیت صحیح در کشور ما را، ممکن نیست بعنوان تربیت بدون کار پیش خود مجسم کرد. کار همواره شالوده‌ای برای زندگی بشری و آفرینش سعادت و فرهنگ بشری بوده است. در کشور ما کار دیگر وسیله استعمار نیست، بلکه یک امر شرافتمندانه، افتخار آمیز و فداکارانه و قهرمانانه است. دولت ما، دولت زحمتکشان است و در قانون اساسی ما چنین نوشته شده است:

«آنکس که کار نمی‌کند، نمیخورد.»

بنابراین در تربیت هم کار باید یکی از اساسی‌ترین عناصر باشد. ما سعی خواهیم کرد که مفهوم و اهمیت تربیت مبتنی بر کار در خانواده را مفصل‌تر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

اولاً، باید بخصوص مطلب زیر را به پدران و مادران یادآوری کرد: فرزند شما عضو جامعه زحمتکشان است، بنابر این، ارجش در این جامعه، قدرش به عنوان یک هموطن منحصرأ بسته به این است که او چقدر می‌تواند در کار اجتماعی شرکت جوید و چقدر در این باره آمادگی دارد. اما این مسئله به رفاه و سطح زندگی مادی او هم ارتباط دارد. زیرا در قانون اساسی ما هم گفته شده است: «از هر کس بر حسب استعدادش، به هر کس به اندازه کارش». ما خوب می‌دانیم که تمام مردم طبیعتاً خصایص کارگری تقریباً یکسانی دارا می‌باشند، اما در زندگی عده‌ای می‌توانند بهتر

کار کنند، عده دیگر بدتر، عده‌ای فقط استعداد ساده‌ترین کارها را دارند، عده دیگر استعداد کارهای پیچیده‌تر و در نتیجه با ارزش‌تری را دارا می‌باشند. این خصوصیات گوناگون کار از طبیعت ناشی نمی‌شود، بلکه در جریان زندگی انسان، خاصه در جوانی، در او پرورش می‌یابد.

بنابر این، آمادگی مبتنی بر کار، تربیت خصوصیت مبتنی بر کار انسان — آمادگی و تربیت نه تنها هموطن خوب یا بد آینده است، بلکه پرورش زندگی آینده و سعادت اوست.

ثانیاً: کارکردن ممکن است از روی اجتناب و ضرورت زندگی باشد. در تاریخ بشری غالب اوقات کار همواره کیفیت یک عمل اجباری سنگین داشته چون برای جلوگیری از مرگ بر اثر گرسنگی ضرور بوده است. اما در زمان قدیم مردم سعی می‌کردند که نه تنها نیروی کار، بلکه نیروی خلاقه هم باشند. و همیشه موفق نمی‌شدند که در شرایط نابرابری طبقاتی و استثمار به این هدف برسند. در کشور ما هر کار باید کار خلاقه باشد، زیرا تمام آن صرف خلق عرفاه اجتماعی و فرهنگ کشور زحمتکشانشان می‌گردد. آموختن کار خلاقه، وظیفه خاص یک مربی است.

کار خلاقه تنها موقعی امکان پذیر است که انسان با علاقه با کار روبرو شود، آگاهانه از آن احساس شادی کند، فایده و ضرورتش را درک کند و کار برای او به مثابه جلوه گاه عمده شخصیت و استعداد درآید.

این نوع رابطه نسبت به کار تنها موقعی امکان پذیر است که انسان به تلاش مبتنی بر کار عمیقاً عادت کند و هیچ کاری را در صورت دارا بودن مفهوم، نامطبوع نپندارد.

برای مردمی که با دلهره به کار می‌پردازند، از احساس تلاش هراس دارند یا به اصطلاح از عرق کار می‌ترسند، برای مردمی که در هر قدم تنها در این فکرند که هر چه زودتر خود را از کار خلاص کنند و به چیز دیگر پردازند، کار خلاقه بکلی غیر ممکن است. این «چیز دیگر» هم تا هنگامی برایشان دل‌انگیز است که بدان پرداخته باشند.

ثانیاً: در تلاش مبتنی بر کار نه تنها آمادگی انسان برای کار، بلکه آمادگی رفاقت، یعنی رابطه صحیح انسان نسبت به سایر افراد هم پرورش می‌یابد و این یک



آمادگی معنوی است. انسانی که در هر قدم می‌کوشد که از کار طفره برود، با خونسردی کار کردن دیگران را نگاه می‌کند و از ثمره کار آنها استفاده می‌کند، چنین انسانی فاسدترین فرد جامعه ما است. برعکس فقط تلاش مشترک مبتنی بر کار، کار در جمع، کمک در امر کار به مردم، بستگی متقابل و دائمی مبتنی بر کار می‌تواند رابطه صحیحی بین انسانها برقرار کند. این رابطه صحیح نه تنها عبارت از این است که هر فرد نیروی خود را به اجتماع می‌بخشد، بلکه عبارت از این است که او از دیگران هم همین را طلب می‌کند و مایل نیست که در کنار خود زندگی یک مفتخور را تحمل کند. انسان تنها با شرکت در کار دستجمعی می‌تواند رابطه معنوی و درستی نسبت به سایر مردم — عشق خویشاوندی و رفاقت نسبت به تمام زحمتکشان پیدا کند و از آدم تنبل، از انسانی که از کار طفره می‌رود، نفرت داشته باشد و او را محکوم کند.

رابعاً: این فکر درست نیست که در تربیت مبتنی بر کار تنها ماهیچه‌ها یا خصوصیات خارجی — بینایی، لامسه، انگشتان و غیره رشد می‌کنند. البته رشد جسمی در کار اهمیت زیادی دارد و عنصر مهم و کاملاً ضروری در پرورش جسمی است. اما نفع عمده کار در رشد روانی و معنوی انسان انعکاس می‌یابد. این رشد که با کار هماهنگ بوجود می‌آید، باید آن خصوصیت انسان را دربر داشته باشد که هموطن یک جامعه بی طبقه را از هموطن یک جامعه طبقاتی جدا سازد.

خامساً: باید مطلب دیگری را هم یادآوری کرد که متأسفانه ما اهمیت چندانی برایش قائل نیستیم. کار نه تنها اهمیت اجتماعی و تولیدی دارد، بلکه در زندگی شخصی هم واجد اهمیت فراوانی است. ما خوب می‌دانیم آنان که قادرند کارهای زیادی انجام بدهند، همه کار را خوب پیش می‌برند و نتیجه خوب می‌گیرند در هیچ شرایطی خود را گم نمی‌کنند و می‌توانند اشیاء را در اختیار بگیرند و بر آنان فرمان برانند، از چه زندگی شاد و پرسروری برخوردارند. برعکس، ما همواره به افرادی تأسف می‌خوریم که در مقابل هر مسئله جزئی به مخمسه می‌افتند، شخصاً نمی‌توانند کاری را بعهده بگیرند، بلکه همیشه یا به دایه احتیاج دارند یا به خدمت دوستانه و کمک، و هرگاه کسی به یاریشان نرسد، روزگار خود را در وضعی چرکین، کشیف، آشفته و ناراحت بسر می‌برند. پدران و مادران باید درباره هر یک از

شرایط مذکور خوب بیندیشند. آنها در هر قدم در زندگی خود و زندگی آشنایان خود اهمیت فوق العاده تربیت مبتنی بر کار را مشاهده خواهند کرد. در امر تربیت اطفال خود، پدران و مادران هرگز نباید اصول کار را از یاد ببرند.

مسئله در محدوده خانواده، دادن این تعلیم مبتنی بر کار به کودک دشوار است. این نوع تعلیم معمولاً تخصص نامیده می شود خانواده قادر نیست که مهارت تخصصی خوبی پرورش دهد، پسر یا دختر تخصص را در یک مؤسسه اجتماعی نظیر: مدرسه، کارخانه، بنگاه، کلاس، بدست می آورند. خانواده بهیچوجه نباید دنبال این یا آن تخصص باشد. در زمان قدیم رسم بر این بود که اگر پدر کفاش بود، حرفه اش را به پسرش می آموخت، هرگاه نجار بود آنوقت پسر هم به کار نجاری «عادت میکرد». و همانطور که می دانیم دختران همیشه تخصص خانه داری پیدا میکردند و بیش از این هم انتظاری نداشتند. در عصر ما دولتی مراقب تخصص هموطنان آینده است که انستیتوهای بزرگ و کاملاً مجهزی در اختیار دارد.

اما پدران و مادران بهیچوجه نباید تصور کنند که تربیت خانوادگی هیچ ارتباطی با کسب تخصص ندارد. آمادگی مبتنی بر کار خانواده بزرگترین اهمیت را برای تخصص آینده انسان دارا می باشد، آن کودکی که در خانواده تربیت کارگری درستی بدست آورده باشد، بعد در آمادگی تخصصی خود با موفقیت بزرگی روبرو خواهد شد. اما آن بچه هائی که در خانواده هیچ نوع تجربه مبتنی بر کار بدست نیاورده باشند، نمی توانند تخصص خوبی پیدا کنند، با ناکامیهای گوناگونی روبرو می شوند و علی رغم تمام تلاشهای مؤسسات دولتی، کارکنان بدی از آب در می آیند. همینطور هم پدران و مادران نباید تصور کنند که منظور ما از کار فقط تلاش جسمانی و کار عضلانی است. با رشد تولید ماشینی، کار جسمانی بتدریج اهمیت سابق خود را در زندگی اجتماعی بشر از دست می دهد. دولت ما تلاش می کند که کار جسمانی سنگین را بکلی منسوخ کند. ما اکنون می بینیم که در خانه سازی ماشین آجر می دهد، در کار ساختمانی، زنبه اهمیتش مرتباً کم و کمتر می شود. در کارخانه های ما، خاصه در کارخانه هائی که بعد از انقلاب تأسیس شده است، کار جسمانی سنگین بکلی از بین رفته است. انسان بیش از پیش فرمانده نیروهای بزرگ و سازمان یافته مکانیکی می گردد. اکنون او به قوای جسمانی احتیاج ندارد، بلکه

بیش از پیش به قوای عقلانی نیازمند است، مثل: مدیریت، توجه، محاسبه، قابلیت اختراع، حضور ذهن، چابکی. جنبش استاخوا نویستی، که یکی از پدیده‌های جالب کشور ماست. اصلاً بسیج قوای جسمانی طبقه کارگر نیست، بلکه درست بسیج قوای عقلانی و خلاقه اوست که همزمان با انقلاب کبیر سوسیالیستی از قید آزاد شده است. استاخوانویست واقعی کمتر از همه به عضلات خود امید می‌بندد. او ضمن استفاده از شیوه‌های جدید تنظیم مواد، ابزار، دستگاه‌های جدید و اسلوب‌های تازه کار، موفقیت خود را شکل می‌دهد. پدران و مادران نیز باید همیشه این را بیاد داشته باشند آنها باید در خانواده خود نه نیروی کارگری بارکش، بلکه استاخوانویست‌ها، مردمی که نماینده تلاشها و موفقیت‌های سوسیالیستی باشند، پرورند.

به این سبب ما نباید فکر کنیم که در تربیت سوسیالیستی بین کار جسمی و فکری یک فرق اساسی وجود دارد. در هر کاری قبل از همه سازمان تلاش مبتنی بر کار و جنبه واقعاً انسانی آن مهم است.

هرگاه ما فقط یک کار، یک کار جسمی که تنها احتیاج به صرف انرژی عضلانی داشته باشد، به پسر یا دختر محول کنیم، اهمیت تربیتی چنین کاری کاملاً محدود خواهد بود، گرچه نباید هم گفت که چنین کاری بکلی بیفایده است. کودک به تلاش مبتنی بر کار عادت خواهد کرد. در کار اجتماعی شرکت خواهد جست، در برابری خود در کار با سایر مردم روحاً پرورش خواهد یافت، ولی با این همه هرگاه ما به تمرین کار، مسایل سازمانی جالب نيفزائیم، تربیت کارگری استاخوانویستی واقعی نخواهیم داشت.

در تربیت مبتنی بر کار این جنبه از شیوه کار حائز اهمیت است. باید مسایلی برای کودک مطرح کرد که او با بکار بستن این یا آن وسیله کار بتواند آنرا حل کند. این مسئله الزاماً نباید کوتاه مدت، یک یا دو روز باشد این مسئله می‌تواند درازمدت باشد، حتی ماهها و سالها ادامه یابد. دادن کمی آزادی عمل به کودک در انتخاب وسایل، واجد اهمیت است. او باید در اجرای کار و کیفیت آن مقداری مسئولیت داشته باشد، هرگاه به کودک چنین بگویند، نفعتش کمتر خواهد بود:

— این هم جارو، این اطاق را جارو کن، اینطور بکن یا آنطور بکن.

هرگاه برای مدت زیادی نظافت یک اطاق را به کودک بسپارند، بهتر خواهد

بود، اما اینکه او چگونه این کار را انجام خواهد داد، بگذارید خودش تصمیم بگیرد و جوابگوی تصمیم خویش باشد. در مورد اول، شما تنها یک وظیفه عضلانی در مقابل کودک قرار داده‌اید. در مورد دوم، یک وظیفه سازمانی؛ مورد اخیر به مراتب والاتر و مفیدتر است. بنابراین هر قدر وظیفه مبتنی بر کار پیچیده‌تر و مستقل‌تر باشد، از نظر تعلیم و تربیت بهتر خواهد بود. بسیاری از پدران و مادران این وضعیت را در نظر نمی‌گیرند آنها این یا آن کار را به کودکان محول می‌کنند، ولی انرژی خود را در کارهای بسیار ناچیز بریاد می‌دهند. آنها پسر یا دختر را برای خرید چیزی به مغازه می‌فرستند، ولی هرگاه آنها یک وظیفه دائمی و مشخص به عهده کودک بگذارند، مثلاً کودک مواظب صابون و گرد دندان خانواده باشد، به مراتب بهتر خواهد بود.

شرکت مبتنی بر کار کودکان در زندگی خانواده باید خیلی زود شروع شود. این کار باید در بازی آغاز گردد. باید به کودک یادآوری کرد که مسئولیت سالم ماندن اسباب بازی، نظافت و نظم جای اسباب بازی و محل بازی بر عهده اوست. این کار باید به کلی‌ترین شکلی در مقابل او مطرح گردد: باید نمیز بود، نباید چیزی را پخش و پلا کرد و ریخت، اسباب بازیها نباید گرد و خاک بگیرد. مسلماً باید بعضی از شیوه‌های نظافت را به او نشان داد، اما بطور کلی اگر خودش حدس بزند که برای پاک کردن گرد و خاک کهنه تمیزی لازم است، اگر این کهنه را خودش از مادرش بگیرد، اگر درباره کهنه اصول بهداشتی مشخصی را ادامه دهد و با اگر کهنه بهتری بخواهد و غیره بهتر است. و درست همینطور باید تعمیر اسباب بازیهای شکسته را تا آنجا که از عهده‌اش برآید، به خودش واگذار کرد. البته باید مصالح معین را در اختیارش گذاشت.

مأموریت‌های مبتنی بر کاربرد حسب سن و سال باید پیچیده بوده و با بازی فرق داشته باشد. ما چند نوع از کارهای کودکان را بر می‌شمردیم و هر خانواده با توجه به شرایط زندگی خود و سن و سال کودکان می‌تواند این لیست را اصلاح و تکمیل کند.

۱- آب دادن گلهای اطاق و همه آپارتمان.

۲- گردگیری طاقچه‌های زیر پنجره.

۳- چیدن میز قبل از ناهار.

- ۴- مراقبت از نمکدان و خوردن دان.
- ۵- مراقبت از میز تحریر پدر.
- ۶- تقبل مسئولیت طاقچه یا قفسه کتاب و منظم نگهداشتن آنها.
- ۷- دریافت روزنامه‌ها و گذاشتن آنها در محل تعیین شده و جدا کردن روزنامه‌های کهنه از تازه.
- ۸- غذا دادن بچه گربه و توله سگ.
- ۹- مرتب نگهداشتن روشویی، خریدن صابون، گرد دندان، تیغ اصلاح برای پدر.
- ۱۰- نظافت کامل یک اطاق یا بخشی از یک اطاق.
- ۱۱- دوختن دکمه‌های کنده شده لباس خود، مرتب نگهداشتن دائمی وسایل این کار.
- ۱۲- تقبل مسئولیت قفسه ظرف.
- ۱۳- پاک کردن لباس خود یا برادر کوچکتر یا یکی از والدین.
- ۱۴- توجه به تزئین اطاق بوسیله عکس، کارت پستال، گراور.
- ۱۵- هرگاه خانواده جالیز یا باغی داشته باشد، مسئولیت یک قسمت را، چه از نظر بذرافشانی و چه از نظر مواظبت و جمع آوری محصول، برعهده بگیرد.
- ۱۶- مراقب باشد که در آپارتمان گل باشد، برای تهیه گل گاهی به خارج شهر برود (این کار برای سنین بالا تر است).
- ۱۷- در صورتیکه آپارتمان تلفن داشته باشد، اولین نفری باشد که به زنگ تلفن جواب می‌دهد، راهنمایی تلفن خانواده را برعهده بگیرد.
- ۱۸- تقبل راهنمایی مسیر ترامواها یا توجه به جاهانی که اعضای خانواده غالب اوقات به آنجاها می‌روند.
- ۱۹- در سنین بالا تر تنظیم و تقبل بردن خانواده به سینما و تئاتر، دانستن برنامه، تهیه و نگهداری بلیط و غیره.
- ۲۰- مرتب کردن داروخانه خانگی و تقبل مسئولیت تکمیل بموقع آن.
- ۲۱- مراقبت کند که در آپارتمان انگل: ساس، کک و غیره پیدا نشود و اقدامات مجدانه‌ای برای نابودی آنها بعمل بیاورد.

۲۲- در بعضی از وظایف خانه داری به مادر یا خواهر کمک کند.  
 هر خانواده از این نوع کارها که کم و بیش جالب بوده و فراخور کودک باشد، زیاد دارد، مسلماً نباید بیش از اندازه کار به گردن کودک انداخت، ولی در هر حال نباید بین وظایف مبتنی بر کار والدین و فرزندان اختلافی بچشم بخورد. هرگاه پدر و مادر ناگزیر باشد که با دشواری زیاد کار داخل خانه را انجام بدهد، بچه ها باید با او تشریک مساعی کنند. شکل دیگر هم هست. هرگاه خانواده خدمتکار داشته باشد، بچه ها غالباً موقعی هم که شخصا می توانند کار خود را بر عهده بگیرند، به کار او امیدوار می شوند. پدر و مادر باید این قسمت را خوب مورد بررسی قرار دهند و شرایطی ایجاد کنند که حتی المقدور خدمتکار آن کارهایی را که کودک می تواند و باید انجام بدهند، انجام ندهد.

ضمناً باید همیشه به خاطر داشت: هنگامی که کودک در مدرسه تحصیل می کند، مدرسه تکلیف نسبتاً سختی به آنها محول می کند. البته، این وظیفه باید عمده ترین و تأخیر ناپذیرترین وظیفه به حساب آید. کودک باید بخوبی دریابد که در کار تحصیلی وظیفه ای انجام می دهند که نه تنها شخصی است، بلکه اجتماعی هم هست و در پیشرفت کار تحصیلی خود نه تنها در مقابل والدین، بلکه در مقابل دولت هم مسئولیت دارند، از طرف دیگر این درست نیست که فقط کار مدرسه درخور احترام باشد و سایر وظایف مبتنی بر کار مورد بی اعتنائی قرار گیرد. این نوع تفکیک کار مدرسه بسیار خطرناک است، زیرا این کار موجب بی اعتنائی کامل کودک نسبت به زندگی و کار در جمع خانوادگی خود میگردد در خانواده همیشه باید محیط جمع گرایی احساس گردد و حتی المقدور اعضای خانواده بیشتر به یاری هم بشتابند.

این سنوال مطرح می شود که با چه تدابیری می توان و باید کودک را وادار کرد که در این یا آن کار جدیت بخرج بدهد. این تدابیر می تواند فوق العاده متنوع باشد. در اوان طفولیت مسلماً باید چیزهای زیادی به کودک تلقین کرد و به او نشان داد، اما بطور کلی وقتی کودک خود به ضرورت این یا آن کار پی میبرد، در حالی که می بیند پدر یا مادر فرصت انجام دادن آن را ندارد و به ابتکار خود به کمک جمع خانوادگی می آید، باید آن را شکل ایده آل دانست. ایجاد این چنین آمادگی بکار

این چنین توجه به احتیاجات جمع، یعنی تربیت یک هموطن واقعی. بسیار اتفاق می افتد که کودک در اثر بی تجربگی و ضعف سمت یابی نمی تواند مستقلاً به ضرورت این یا آن کار پی ببرد. در چنین مواردی والدین باید محتاطانه به کودک تلقین کنند و به او یاری دهند که نظرش را در این باره روشن سازد و در حل آن شرکت کند. گاهی بهترین راه این است که علاقه فنی و ساده او را به کار جلب کرد، اما نباید از این وسیله سوء استفاده کرد. کودک باید بتواند کارهایی را هم که علاقه خاصی در او ایجاد نمی کند کارهایی را که در لحظه اول کسل کننده بنظرش می رسد، انجام دهد. بطور کلی، کودک باید طوری تربیت شود که سرگرم کنندگی علت تعیین کننده تلاشش قرار نگیرد. بلکه ضرورت و انتفاع محرک او باشد. پدر و مادر باید این استعداد را در کودک پرورش دهند که او بدون نق و نق باصبر و بردباری کارهای نامطبوع را انجام دهد. آنگاه به نسبتی که کودک رشد میکند. حتی نامطبوع ترین کار برای او نشاط آور خواهد بود، بشرط آنکه ارزش اجتماعی آن برایش روشن باشد.

در صورتی که ضرورت یا علاقه آنقدر نباشد که تمایل کودک را به تلاش برانگیزد، آنگاه می توان از شیوه تقاضا استفاده کرد. فرق تقاضا با سایر انواع مراجعه در این است که کودک را در انتخاب کاملاً آزاد میگذارد. تقاضا باید اینطور باشد. تقاضا باید بنحوی عنوان شود که کودک تصور کند که به میل خود تقاضا را انجام میدهد و هیچ فشاری او را به این کار و انداخته است. باید گفت:

— من از تو تقاضا میکنم. اگر این مشکل است و تو کار دیگری داری...

تقاضا، بهترین و ملایم ترین وسیله مراجعه است، اما نباید از این سوء استفاده کرد بهترین وقت استفاده از شیوه تقاضا موقعی است که شما خوب میدانید که کودک به طیب خاطر تقاضای شما را انجام خواهد داد. هرگاه در این باره تردید داشته باشید، شیوه دستور معمولی را با لحنی آرام و مطمئن و جدی بکار بیندید هرگاه از ابتدای کودکی شیوه تقاضا و دستور را بطرز صحیحی به تناوب بکار بیندید و بخصوص اگر ابتکار شخصی کودک را تحریک کنید و به او بیاموزید که ضرورت کار را شخصاً دریابد و به ابتکار خود آن را انجام دهد، دستور شما هیچ نقصی نخواهد داشت. تنها اگر تربیت را نادیده بگیرید، گاهی ناچار می شوید که به فشار متوسل شوید.

فشار ممکن است گوناگون باشد: از تکرار ساده دستور تا تکرار شدید و آمرانه آن، در هر حال هرگز نباید به فشار جسمی متوسل شد، زیرا این کار نفعی در بر نخواهد داشت و کودک را نسبت به وظیفه مبتنی بر کارش متنفر میسازد.

بزرگترین دشواری پدران و مادران این است که چه رفتاری باید با فرزندان به اصطلاح تنبل خود داشته باشند. در این باره باید گفت که تنبلی، یعنی تنفر از تلاش در کار، خیلی بندرت اتفاق می افتد که از وضع بد سلامتی، ضعف جسمانی و بیحالی سرچشمه گرفته باشد. در این مورد، مسلماً باید به پزشک مراجعه کرد. بخش عمده تنبلی کودک در نتیجه تربیت نادرست رشد می یابد، تنبلی از هنگامی آغاز میشود که والدین از ابتدای طفولیت انرژی کودک را پرورش نمیدهند. رمز پیروزی بر مشکلات را به وی نمی آموزند، او را به اقتصاد خانواده علاقه مند نمی سازند و عادت به کار و عادت به لذتی را که همیشه از کار ناشی میشود، در او نمی پرورند. تنها راه مبارزه با تنبلی این است که: دائماً کودک را به محیط کار کشاند و آهسته آهسته علاقه به کار را در وی بیدار کرد.

اما ضمن مبارزه با تنبلی باید بانقص دیگری هم پیکار کرد. کودکانی هستند که به طیب خاطر هر کاری را انجام می دهند، اما بدون دلبستگی، بدون علاقه، بدون فکر و بدون شادی. آنها تنها باین منظور کار میکنند که میخواهند از پیشامدهای ناگوار دور باشند و از ملامتها و غیره رهائی یابند. چنین کاری اغلب تلاشهای یابورا به یاد انسان میاندازد این نوع کارکنان ممکن است بکلی کنترل خود را روی کار خود از دست بدهند و عادت میکنند که بدون انتقاد با کار خود روبرو شوند. از اینان مردمی بار می آیند که بسادگی در مقابل بهره کشی تسلیم میگردند، همیشه در همه زندگی فقط این را میدانند که به همه خدمت میکنند و به همه یاری میدهند، حتی به آنها که خودشان کاری انجام نمیدهند. در حکومت ما نباید این نوع انقیاد اسبی را پرورش داد، زیرا چنین مردمی نه نسبت به کار خود و نه نسبت به کار سایر مردم هیچ نوع نیاز معنوی احساس نمیکند.

درست است که در حکومت ما بهره کشی انسان بوسیله انسان در امر تولیدی ممکن نیست، معذک هنوز هم شکارچیانی پیدا میشوند که می توانند در محیط خانه، در زندگی و در خانواده از کار دیگران بهره مند گردند.



تربیت فرزندان ما باید بنحوی جریان یابد که در اجتماع ما مواد آماده‌ای برای بهره‌کشی پیدا نشود و هیچ نوع اشتهای بهره‌کشی نتواند حتی در محیط خانوادگی ما رشد یابد. بنابراین پدر و مادر مخصوصاً باید دقیقاً مراقب باشند که برادران بزرگ به عنوان کمک متقابل از کار برادران کوچک استفاده نکنند و در خانواده هیچ نوع نابرابری در کار وجود نداشته باشد.

مختصری هم باید درباره کیفیت کار صحبت کنیم. کیفیت کار باید از قاطع‌ترین مفهوم برخوردار باشد: همیشه باید از کودک کیفیتی عالی طلب کرد، با لحنی جدی. البته کودک هنوز بی‌تجربه است و اغلب از نظر جسمی نمیتواند کاری را که انجام میدهد از هر نظر ایده‌آل باشد. باید چنان کیفیتی از او خواست که کاملاً در حیطة قدرتش بوده و متناسب با توان و درک او باشد.

ضمناً کودک را نباید به خاطر اعمال بد مورد سرزنش قرار داد و با حرفهای ناهنجار شرمندeh اش کرد. فقط باید با لحنی آرام و ساده تذکر داد که کار بنحو رضایتبخشی انجام نشده باید یا آن را تغییر داد یا اصلاحش کرد یا از نو انجام داد. ضمناً هرگز نباید پدر و مادر خودشان کاری برای کودک انجام بدهند، تنها گابگاه می‌توانند آن قسمت از کار را که آشکارا در قدرت کودک نیست، انجام دهند و با این کار اشتباهی را که خود در تعیین کار مرتکب شده‌اند، جبران کنند.

مسلماً ما توصیه نمی‌کنیم که در مورد کار هیچ نوع تشویق یا تنبیهی بکار برید. مسئله کار و حل آن خود به خود باید چنان لذتی برای کودک بیاورد که او احساس شادی کند. تصدیق کار او به عنوان بهترین کار باید بهترین پاداش برای او باشد. چنین پاداشی برای او نشانه این است که شما تیزهوشی، حضور ذهن و شیوه کارش را تأیید کرده‌اید. اما حتی چنین تائید شفاهی هم هرگز نباید بی‌موقع صورت گیرد، مخصوصاً نباید کودک را به خاطر کاری که انجام داده در حضور آشنایان و دوستان مورد تحسین و تمجید قرار داد. مخصوصاً نباید کودک را به خاطر کار بی‌حاصلش تنبیه کرد. در این مورد بهترین موفقیت همانا انجام کار است.